



متن اشعار «تصنیف از 1300 تا 1320» از سری

«مجموعه موسیقی ایرانی 17» مؤسسه فرهنگی هنری آوای مهربانی، پاییز 86

1- عنایت الله شیبانی : تصنیف سه گاه (سال ضبط 1306)

گر ماه من بیا فکند (یکدم نقاب رویش) 2 بار

عالم به هم برمی زند از پیچ و تاب مویش از انقلاب مویش وز آفتاب رویش

مویش رویش خویش می کشد تمام دنیا می کشد تمام جانها می برد تمام دلها

آن نگار نو بهارم آن نگار با صفایم (آن بت طیب یکتا) 2 بار

باز در عالم ز عشق آن ناز شاهد رعنا دلبر طناز طیب دردم ز هجر مردم

(بیا و بنما عیادت از ما) 2 بار

2- جمال صفوی: ماهور؛ ز فروردین اهنگ یحیی زرنجه ، شعر بهار

اجرا منصوری ، استوار ، سالاری (سال 1307)

ز فروردین شد شکفته چمن گل نوشد زیب دشت و دمن

کجایی ای نازنین گل من

بهار آمد با گل و سنبل زبیداد گل نعره زد بلبل

دل بلبل نازک است ای گل دل او را از جفا مشکن

بهار از گل سایبان دارد دریغا کز پی خزان دارد

خوش آنکس کاو یاری جوان دارد بتی تازه با شراب کهن

دلیم گشت از چرخ بوقلمون چو جام می لب به لب در خون

غم عشقت شد برغمم افزون

شد از ستمت زدست غمت غرق خون دل من

مجنون دل من محزون دل من پر زخون دل من

نگارا رحمی نما به چشم ترم که من از زلفت بتا شکسته ترم

اگر بردم جان از غم دوران زدرد فراق تو جان نبرم



عزیز دلم بت چگلم آبروی چمن

بهار مرا خزان منما نازنین گل من

3- سید جواد بدیع زاده : همایون؛ جلوه گل (1307)

تار عبدالحسین شهنازی، نورا...همایون ، ویلن جهانگیر وفادار، ضرب اصغر آکمپانیان

جلوه گل ، بوی سنبل ناله چنگ ، بانگ بلبل

کرده صحن چمن پر ز غلغل شبینم صبح بر چهره گل

مطرب آهنگ را تازه تر کن وز دل خویشتن نغمه سرکن

زخم دل تار به زخمه میازار ناله تار کمتر برون آر

بگو به ساقی ای نسیم سحری شد سپری عهد خزان

بیا به عاشقان بیما قدحی خون دل دخت رزان

از غم عشق شد دلم خون وز ره چشم رفت بیرون

ای عشق آخر کردی بیخبرم با یک جلوه بردی دل زبرم

ز آتشت ای عشق این دل زارم گشته پریش آتشی اما در دل عاشق مرهم ریش

تو آخر ای عشق چه ای رهن دل بلای جانها از آتش پر شررت سوخته شد چه خانمانها

باعث آه و بیداد و ناله از چکاوک بود عشق لاله

ساقی اگر برخیزد باده به جامم ریزد جان من از می فروزد

مطرب اگر بنشیند حالت عاشق بیند شعله عشقش بسوزد

پر کشد از پرده بیداد بیرون ناله روحبخش همایون

4 - اصغر خان تجلی؛ دشتی (چه شود گر فکنی) 1307

چه شود گر فکنی بر من مسکین نگهی تو مهی بر آسمانی و منم خار رهی

روی خویش از عاشقان جانا مکن هرگز نهان نور ماه از آسمان تابد بر اطراف جهان

به دست تو تیر جفاست ای صنم نشانه تیر تو کیست آن منم

نخواهم از دام تو رست بی خطر دمی بر این بسته دام کن نظر

(ای گلزارم بردی قرارم دست از تو هرگز من بر ندارم) 2 بار

با همه جور تو من بر ره دیگر نروم بسته اندر دام صیاد دگر من نشوم
چون کنون از جان خود من شسته ام دست ای حبیب کی مرا بیمی بود از جور و از کید رقیب
گذشت در راه تو موج از سرم بگو کزین در به که روی آورم
خوش آنکه اندر ره دوست جان دهم به راه عشق آنچه نکوست آن دهم
آن روی مهوش وان خوی دلکش یکباره افکند بر جانم آتش

5- بدیع زاده: ضربی گرایلی (سال 1308) شعر: سعدی

ارکستر نوریانی: تار صالحی، ویلن نوریانی

زدستم بر نمی خیزد که یکدم بی تو بنشینم بجز رویت نمی خواهم که روی هیچکس بینم
من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم
اگر شمشیر بر گیری سبد پیشت بیاندازم که بی شمشیر خود کشتی به ساعدهای سیمینم
ولی چون شمع می باید که بر جانم ببخشاید که جز وی کس نمی بینم که می سوزد ببالینم

6- تاج اصفهانی ؛ افشاری (رنگهای طبیعت) (سال 1312)

اجرا: ارکستر محجوبی: مرتضی محجوبی، درگاهی، حسین یا حق، رضا روانبخش (

آهنگ: برازنده شعر: شیدای چالشری

در گلستان از طبیعت بین چه سان گشته عیان اسرار پنهان
پر شد از سبزه و گل دامان بستان

شد عیان گل به گلستان دور غم شد به پایان شورش مرغان شد ز گردون به کیوان

رخ تو و رخ گل هر دو به هم دل من و دل تو کرده خرم

با عشق تو یکسره می سوزم با هجر تو یکدله می سازم

پرده زرویت باز کن مهر و وفا آغاز کن جان من آخر کن رحمی

خیز به بستان ای گل خندان جامه گلگون پوش

رو به چمن کن دیده بینش باز از هم منظره گل بنگر و دل کن شاد و خرم

چند به ذلت در دوران سوزم و سازم با هجران

آتش عشقت سوخت همه سرو سامانم دل و ره و ایمانم



دل تو تا کی در ره چهل و پستی سر تو تا کی خالی از شور مستی

آوار: (روز بهار است خیز تا به تماشا رویم) 2 بار

تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار

فصل بهار است آب چو آتش خیز به مینا کن مرغ چمن از نغمه دلکش واله و شیدا کن

8- بدیع زاده: بیات اصفهان؛ داد دل (ارکستر آلمانی 1316)

باز می رسد نوبت خرمی ساقیا می ایی بیار

باز روی شاخ گل از درون جان نغمه می کند هزار

جو شد اگر که می در دل خم زتب بر لب جو دیگر غنچه سرخ گل رویدی چرا

مست نعره می زند ز شور جام می

چیست نغمه و نوای دلکش هزار

گشته چمن پر از بوی گل و شور بلبلان مست

دوره جوانی و نوبت عاشقی و هنگام شادی و موسم بهار است

نعره می زند بلبل از شعف غنچه می کند به روی بلبل چو خنده زان لبان شیرین باده رنگ

دلبر بی مهر و وفا از چه کنی جور و جفا

از چه کنی جور و جفا دلبر بی مهر و وفا

این دو روز زندگی غنیمت شمار و کم ستمگری کن به عاشقان

ساقی بیا بیا تر کن لبم زمی مطرب بیا بیا یک دم بدم به نی

تا به نای و نی بر آرم از روز غم دمار

روزی بین بی ما طرف گلشن را

9- تاج اصفهانی: ابوعطا (شکایت معشوق) شعر: سالک اصفهانی آهنگ: برازنده

ویلن: ابوالحسن صبا پیانو: مرتضی محجوبی

باغبان رحم به من کن گل بی خار مچین که من این غنچه زخوناب جگر پروردم

بلبل از فراق روی گل نعره برکشید گل چو عاشقان زغم به تن جامه بردید

درچمن فتاده غلغلی پای هر گلی زبللی لاله چون دمید

دست باغبان شکسته بادا که از ستم گل مرا نو رسیده چید



به گوش گل بلبل خوش زد این نوا

چو دست گلچینش کرد از او جدا

دل از تو من برکندم به دیگری افکندم بریده شده پیوندم

جفای گلچین دیدم زدست غم نالیدم چو غنچه تاخندیدم

شرح حال من دیوانه خدا را مبرید بر آنکس به مداوا که نداند دردم

پیمانه از کف مده قدح یارا چو مهلتی از فلک بود ما را

کاین دوران سپهر چرخ بوقلمون صدها چون من و تو کرده خوار و زبون

رو در میخانه پندی فرزانه گیر از پیمانه در هر گردش آن

بنشین در پای بن دل بر دریا زن گلبانگی افکن برخیز از سرجان

به دل زدست نگار گر غمی داری به خلوتی جانفزا که همدمی داری

سالک خوش باش عالمی داری 2 بار

آهنگ : مهرتاش شعر : غلامرضا روحانی (1314)

شوفر : بدیع زاده - صبا - فرهاد معتمد

خواست حسین باهای و هوی به قریه ای کند سفر

جمع شدند دور او عمه و خاله و پدر

تا به دراتول مبیل بدرقه رفت کل صفر

جلو دوید عقب دوید سینه خود کرد سپر

گفت به شوفرش اگر هست درین سفر خطر

من بمیرم نری بی خبر و من بمیرم نرنی به در و من بمیرم نکنی سفر

ای که صدای بوق تو صدای گوساله بود

در این سفر اه بود درد بود ناله بود

کوه بود دره بود دزد بود چاله بود

اگر که این اتول مبیل آلت قتاله بود تو را به جان لوطیا از این خیال درگذر

من بمیرم نری بی خبر و من بمیرم نرنی به در و من بمیرم نکنی سفر

مشتی شوفر قربونتم صدقه بالا گردونتم



اتول مبیل راهین مکن هین با شتل مبیل نکن

سرازیری سرت بالاست هی بالا و پایین مکن

وقتی نشست پشست رول رو به مسافرین مکن

تند مران که بین ره ز چشم بد خوری نظر

من بمیرم نری بی خبر و من بمیرم نرنی به در و من بمیرم نکنی سفر

اتول مبیل یه ور شده برو به کل قلی بگو

اگر نبود کل قلی به مشهدی ولی بگو

شکسته چرخ دومی به چرخ اولی بگو

علی بدادت برسه بلند یا علی بگو

تو را به جان کل تقی تو را به جان مش صفر

من بمیرم نری بی خبر و من بمیرم نرنی به در و من بمیرم نکنی سفر